



علمی که ملائکه نمی‌دانستند و آدم می‌دانست، چه بود

آیت الله قرهی در درس اخلاق این هفته خود گفت: اگر پروردگار عالم بخواهد انسان را هدایت کند، از ناحیه حکیم است و الا اگر کسی، حکیم نداشته باشد، هلاک می‌شود. این علم و حکمت هم به خلیفه‌اش واگذار شده است.

آیت الله قرهی در درس اخلاق این هفته خود گفت: اگر پروردگار عالم بخواهد انسان را هدایت کند، از ناحیه حکیم است و الا اگر کسی، حکیم نداشته باشد، هلاک می‌شود. این علم و حکمت هم به خلیفه‌اش واگذار شده است. پروردگار عالم در سوره کهف هم به صراحت می‌فرماید: بدانید ما به آن کسی که حکیم است، علم لدنی می‌دهیم.

به گزارش خبرگزاری مهر، تفسیر آیات 30 تا 33 سوره بقره توسط آیت الله قرهی، در ذیل می‌آید:

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ

وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْثِيُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

قَالَ يَا آدَمُ أَنْثِيَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ» [1]

بهرمندی خلیفه خدا از علم لدنی

این آیات الهی، نشانه‌ای از علم انسان، بهره‌مندن شدن از علم لدنی (نه اکتسابی) و همان علم حقیقی که تبیین می‌شود: «الْعِلْمُ ثَوْرٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ» [2]، است.

جالب است که عنوان «علم» که پروردگار عالم در عبارت «وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» تبیین می‌فرماید، در سوره الرحمن نیز آمده که باید دید دلیل این رحمانیت و این که چرا عنوان این سوره، رحمن است؛ چیست.

بارها هم بیان کردیم که پروردگار عالم، همه سور را با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آغاز کرده، جز سوره توبه که اصلاً «بِسْمِ اللَّهِ» نرمود، حتی در آن جا «بِسْمِ اللَّهِ الْقَاصِمِ الْجَبَّارِينَ» هم نرمود.

در رحمانیت، نکته‌ای خوابیده، از جمله این سوره الرحمن که اصلاً به عنوان رحمن نامیده شده است. جالب است که در ابتدا می‌فرماید: «الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ» [3] و بعد بیان می‌فرماید: «خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» [4]. تا آن جا که هر چه آیات، جلو می‌رود، پروردگار عالم مدام بیان می‌فرماید: «فِي أَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» آلا ای جن و انس، کدام یک از نعمت‌های خدایتان را انکار می‌کنید؟!

در ادامه، خلقت انسان به صورت «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ» [5] تبیین می‌شود و جالب این است که بلافاصله جن را هم می‌فرماید: «وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ» [6] که مرحله اول، انسان و مرحله دوم، جن است. «وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» [7]، همان طور که قبلاً هم بیان کردیم: شرافت جن نسبت به ملائکه بیشتر است، کما این که شرافت انسان نسبت به شرافت اجنه و ملائکه بیشتر است.

نکته‌ای که اولیاء خدا بیان کردند، این است که «علم» در «عَلَّمَ الْقُرْآنَ» یا «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» تبیین به همان علم لدنی است که در این جا نیز می‌فرماید: «وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا». خیلی جالب است که بیان کردم، این آیات، نشانه این علم انسان است و البته از خصوصیت بارز خلیفه‌الاهی است.

پروردگار عالم خودش علیم و حکیم است، پس باید خلیفه‌اش هم علیم و حکیم باشد. منتها معلوم است که علیم در مقابل ذوالجلال و الاکرام نیست؛ بلکه نازله است. یا حکیم به معنی آن حکمتی که ذوالجلال و الاکرام دارد، نیست؛ بلکه نازله است.

اما حتی به انسان‌ها برای طی طریق بیان می‌کنند: «هَلَكَ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَكِيمٌ يَرْشِدُهُ»، هلاک می‌شود، آن کسی که حکیمی نداشته باشد که او را ارشاد کند.

اگر پروردگار عالم بخواهد انسان را هدایت کند، از ناحیه حکیم است و الا اگر کسی، حکیم نداشته باشد، هلاک می‌شود. این علم و حکمت هم به خلیفه‌اش واگذار شده و این نکته بسیار مهمی است.

هدایت الهی در زمان غیبت معصوم بر عهده کیست؟

پروردگار عالم در سوره کهف هم به صراحت می‌فرماید: بدانید ما به آن کسی که حکیم است، علم لدنی می‌دهیم «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عَيْنِنَا وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» [8].

این آیات راجع به مسائلی است که برای موسی بن عمران به وجود آمد. نکاتی را بیان می‌کند که من به بعضی از این نکات از آیه 60 الی 65 به صورت گذرا اشاره می‌کنم. در ابتدا می‌فرماید: موسی بن عمران با رفیقش از آن مکان بیرون آمد و رنج و سختی‌هایی کشیدند. بعد به یوشع، آن نبی مکرم برخورد کردند.

این صد و بیست و چهار هزار پیغمبر، گاهی هر کدام در یک محله و روستایی برای هدایت انسان‌ها بودند و در همه جا هم بودند. حالا من در این جا یک حاشیه‌ای بزنم. شاید سؤال شود: در قدیم، گاهی چند نبی با هم بودند. مثل این آیات که بیان

می‌کند موسی بن عمران به یوشع نبی (ع) برخورد می‌کند. اما امروزه، انبیاء نیستند و فقط حضرت حجت (عج) است که آن هم در پرده غیبت است! چرا وضعیت الآن این‌گونه است؟!

اتفاقاً این که بیان می‌فرمایند: «عَلَمَاءُ أُمِّي كَأَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ» [9]، یا در جایی دیگر می‌فرمایند: «عَلَمَاءُ أُمِّي أَفْضَلُ مِنْ أَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ» [10]، همین است. منتها منظور از علماء، هر کسی که عمامه به سر باشد، نیست؛ بلکه عالم ربانی و عالم عامل است که خودشان هادی هستند.

لذا علماء، هدایت‌گران الهی هستند که نقش انبیاء و در زمان غیبت ائمه، نقش ائمه را دارند، «مَنْ كَانَ مِنَ الْقَهَّاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقْلَدُوهُ» [11].

ضمن این که امروزه، در عالم وسایل ارتباط جمعی بسیار فراوان است. اما اگر فرض کنیم، در یک جایی هیچ چیزی نیست، ذوالجلال و الاکرام بدون هادی، به هیچ عنوان آن‌ها را بازخواست و عذاب نمی‌کند. خودش فرمود: «قُلْنَا اهْطِئُوا مِثْلًا جَمِيعًا» [12]، بعد هم فرمود: «فَإِذَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى». از طرف من هادی می‌آید که شما باید از او پیروی کنید. حالا وقتی هادی نفرستد، دیگر چه بازخواستی می‌خواهد بکند؟!

ارتباط بشر با پروردگار عالم، از طریق انبیاء، اولیاء و هادیان الهی است. اما اگر فرض بگیریم، در جایی هادی نبود، بدانید پروردگار عالم برای آن‌ها، هیچ عذابی تعیین نمی‌کند.

البته این مطلب، محال است؛ چون خودش فرموده: هادی الهی می‌فرستد و به طریقی تبیین می‌کند. حتی این مطلب امکان دارد در خودشان باشد. مثلاً یک کسی را از بین خودشان می‌گذارد که آن‌ها را به خوبی‌ها دعوت کند و یک موقع به سمت گناه و شهوات نروند. لذا الهاماتی را برای بعضی تبیین می‌کند.

حتی ما در حالات عامیانه خودمان هم داریم و می‌بینیم یک نفر در میان یک خانواده، خیلی خوب درمی‌آید. مثلاً همه آن فامیل خدای ناکرده، اهل مطربی و بزن و برقص و کثافات کاری و اختلاط و ماهواره و ... هستند، اما یک نفر در بین آن‌ها بسیار عالی درمی‌آید «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ» [13] که روایات تبیین می‌کنند: منظور از این آیه، این است که قلب‌های یک عده، مرده و یک نفر از بین آن‌ها، حی خارج می‌شود. بعد چنین کسانی، سایرین را دعوت می‌کنند. لذا این هم یک نوع هادی است. البته نمی‌خواهیم بگوییم این‌ها ادعای پیامبری پیدا کنند، اشتباه نشود؛ اما می‌خواهیم بگوییم: پروردگار عالم، عالم را بدون هادی نمی‌گذارد و این، قاعده‌ای است که خودش قرار داده است.

نشان دادن علم لدنی حضرت خضر نبی، به موسی بن عمران

حالا موسی بن عمران و یوشع نبی (علی نبینا و آله و علیهما الصلوة و السلام) با هم برخورد می‌کنند. پروردگار عالم در این آیات سوره کهف به داستانی اشاره می‌فرماید که در این‌جا نمی‌توانم آن را بیان کنم و گذرا رد می‌شویم. می‌فرماید: «قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحَوْتَ وَ مَا أَتُسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَ اتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا» [14] یعنی شیطان، باعث فراموشی من شد و ماهی به طرز شگفت‌انگیزی راه خود را در دریا پیش گرفت! «قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغُ فَأَرَادَ عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا» [15] موسی گفت: این، همان مقصدی است که ما در طلب آن هستیم که ما را برگرداند.

در ادامه می‌فرماید: «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا» [16] موسی کلیم، یوشع و رفیقش، بنده‌ای از بندگان ما را در آن‌جا پیدا کردند. «آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِزِّدِنَا وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» که ما، رحمت و لطف خاصی را از جانب خود به او دادیم. «وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» و از نزد خودمان، به او، علم لدنی دادیم.

حالا، او کیست که به او، علم لدنی دادند؟ حضرت خضر نبی، معلم الانبیاء!

وقتی موسی فهمید که او، علم لدنی دارد، «قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَيْتُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُسُودًا» [17]، به او گفت: آیا می‌توانی از آن علم لدنی خود به من بدهی؟ «قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا» [18]، گفت: تو هرگز نمی‌توانی با من شکیبایی کنی! «وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خَبْرًا» [19] و چگونه می‌توانی در برابر چیزی که از رموز آن، اصلاً علم و آگاهی نیافتی، صبر کنی؟! «قَالَ سَتَجِدُنِي إِِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَ لَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا» [20]، موسی گفت: اِنْ شَاءَ اللَّهُ من را صابر می‌بینی و هیچ موقع با امر تو مخالفت نمی‌کند. حالا آمد و آن قضایا که می‌دانید، اتفاق افتاد.

حالا می‌خواهم این را بیان کنم: این که «وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» بیان شده، علم لدنی است، نه اکتسابی و خدا همه آنچه را که علم لدنی بود، داد.

شاید سؤال پیش بیاید که چرا به موسی بن عمران نداده است؟

اولاً بیان کردند: این برخورد موسی بن عمران با حضرت خضر، قبل از بعثت و پیامبری اوست؛ یعنی قبل از آن رسالت عظمای اوست که صاحب تورات بشود و لا حالت نبی را داشته است.

اما مورد بعدی هم این است که پروردگار عالم، حضرت خضر را قرار می‌دهد که موسی بن عمران بداند اگر خدا بخواهد عنایت کند، چگونه عنایت می‌کند.

صاحبان علم‌های مکنون الهی!

لذا پیامبر عظیم‌الشان، خاتم الانبیاء، حضرت محمد مصطفی (ص) در این زمینه، روایتی دارند که خیلی عجیب است و باید آن را بسیار بیان کرد، اما مع‌الأسف کم بیان شده است. حضرت می‌فرمایند: «إِنَّ مِنَ الْعِلْمِ كَهَيْئَةِ الْمَكْنُونِ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا الْعُلَمَاءُ بِاللَّهِ، فَإِذَا تَطَقُّوا بِهِ لَا يُكْرِهُ إِلَّا أَهْلَ الْغُرَّةِ بِاللَّهِ» [21]، برخی از دانش‌ها هستند که مانند سیما و شکل و شمایل می‌مانند که مکنون و پوشیده هستند و جز عالمان الهی، کسی، آن‌ها را نمی‌داند.

یعنی یک سری از علم‌ها هست که پوشیده شده است. من این مطلب را راجع به دعا هم بیان کردم. لذا به خصوص در این ماه‌ها که ماه دعاست، اگر ان شاء الله در دل شب بلند شدید، شما هم این را بخواهید و آن، این است: خدایا! خوبان عالم دعا‌هایی بلد هستند که ما از آن دعاها محروم هستیم و نمی‌دانیم؛ تفضلاً این دعاها را در حق همه ما، مستجاب شده قرار بده. یعنی خدایا! ما آن دعاها را بلد نیستیم، اما تو فضل داری و عنایت می‌کنی، حالا با این که ما آن دعاها را نمی‌دانیم و به زبان جاری نمی‌کنیم، اما مثل آن کسی که بر زبانش جاری کرده و دعا کرده، برای ما مستجاب شده آن دعاها را بنویس.

لذا معنی این دعایی که می‌گوییم، فقط این نیست که دعایش را بلد باشیم و دعا کنیم، بلکه بالاتر از آن، می‌خواهیم آن دعاها در حق ما مستجاب شده باشد.

حالا در این‌جا هم می‌فرمایند: یک عده، علم‌هایی را دارند که دیگران ندارند. تازه این علم‌ها مثل صورت و هیئت پوشیده و مکنون است که کسی آن را نمی‌بیند و از آن، آگاهی ندارد. یعنی اصلاً کسی به این علم‌ها دستیابی ندارد و نمی‌داند این علم‌ها هم در عالم موجود است. «إِلَّا الْعُلَمَاءُ بِاللَّهِ»، مگر آن علمایی است که عالمان الهی و بالله هستند.

در این‌جا دقت بفرمایید که نمی‌فرماید: «الْعُلَمَاءُ لِلَّهِ»، - «لِلَّهِ» یعنی متعلق به خدا - بلکه می‌فرماید: «الْعُلَمَاءُ بِاللَّهِ». «پالهِ» یعنی این‌ها به خدا چسبیده‌اند. «باء» معانی مختلفی در باب حروف دارد. بیان می‌شود: «كَلِمَةً وَاحِدَةً تَدُلُّ عَلَى مَعَانٍ مُخْتَلِفَةٍ». یعنی یک کلمه، واحده است، اما معانی مختلفی دارد. کلمه هم اسم، فعل و حرف است. لذا حرف هم که جزء کلمه است، گاهی معانی مختلفی دارد. یکی از معانی «باء» هم اتصال است. یعنی این‌ها به خدا متصل هستند، با خدا هستند و به خدا چسبیده‌اند؛ یعنی همه وجودشان، خدایی و الهی است.

چه کسانی علم الهی را انکار می‌کنند؟

بزرگان و علماء ما که علم لدنی دارند؛ یکی از دعا‌هایی که بیان می‌کنند و ما نمی‌دانیم و مخصوص به خودشان است، این است: خدایا! موقع سخن، کلام را به تو می‌سپاریم که نکند از آنچه که مکنون است و بنا نیست بیان شود؛ سخن بگوییم که به جای هدایت، امکان دارد گاهی بعضی به واسطه آن‌ها بیراهه روند. لذا خدایا! ما را از آن سخنان و علم‌هایی که بناست بیجا بر زبان ما جاری شود، محافظت بفرما. پس علماء با بیان دعا، خود را در حصن حصین قرار می‌دهند.

لذا حتی اگر علم لدنی هم به جا بیان نشود، درست نیست. حالا پیامبر در ادامه این روایت می‌فرمایند: «فَإِذَا تَطَقَّوْا بِهِ لَا يُنْكِرُهُ إِلَّا أَهْلُ الْغُرَّةِ بِاللَّهِ»، وقتی آن‌ها این علوم الهی و دانش‌ها را بر زبان جاری می‌کنند، کسی آن‌ها را انکار نمی‌کند، مگر آن که مغرور و غافل از خدا باشد.

بارها این مثال را بیان کردم که اگر دویست، سیصد سال پیش کسی بیان می‌کرد که با یک شیئی مانند میکروفون که در مقابل من قرار می‌گیرد و وسایل دیگری که می‌گذارند، می‌توان صدا را تا هزار متر آن طرف‌تر هم برد و ... می‌گفتند: مگر می‌شود؟! این بیچاره قاطی کرده! حالا می‌بینیم که ممکن است.

لذا اولیاء خدا هم وقتی حرف‌هایی از علم‌های لدنی می‌زنند، باورش برای بعضی سخت است.

علمی که ملائکه نمی‌دانستند و آدم می‌دانست، چه بود؟!

آن «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»، همین علم لدنی است که همه را دارد. منتها حضرت آدم، همه را تبیین نکرد و بعضی مسائل همین‌طور ماند. مانند ائمه که بارها شنیدید، هر کدام از ائمه هدی می‌خواستند از این دنیای فانی کوچ کنند و به سمت پروردگار عالم در آن جنت‌الماوی بروند؛ آن علوم خودشان را به امام بعدی می‌دادند. یعنی در آن لحظات آخر، این علوم الهی را به آن‌ها می‌دادند و این، یعنی همین علم لدنی. «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»، این است.

علم لدنی چیست که ملائکه نفهمیدند و وقتی به آن‌ها گفته شد: «أَتُنَبِّئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»؛ گفتند: «قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»؟

پیامبر عظیم‌الشأن، خاتم‌الأنبیاء، حضرت محمد مصطفی(ص) فرمودند: «عِلْمُ الْبَاطِنِ سِرٌّ مِنْ أَسْرَارِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَحُكْمٌ مِنْ حُكْمِ اللَّهِ، يَقْذِفُهُ فِي قُلُوبِ مَنْ شَاءَ مِنْ عِبَادِهِ» [22]، علم باطنی، سری از اسرار الهی است و حکمی از احکام خدا نیز می‌باشد که حکم معنی حکمت هم می‌دهد و به تعبیری، حکمتی از حکمت‌های خداست.

باز هم در این‌جا همان بحث «كَلِمَةً وَاحِدَةً تَدُلُّ عَلَى مَعَانٍ مُخْتَلِفَةٍ» است. اتفاقاً می‌گویند: حکم را هم به این خاطر حکم می‌گویند که قاضی، با آن ادله‌ای که دارد، از جمله هوش خودش، به حکمت رسیده و بیان می‌کند. برای همین است که می‌گویند: کار قاضی بسیار سخت است.

«يَقْذِفُهُ فِي قُلُوبِ مَنْ شَاءَ مِنْ عِبَادِهِ»، خدا در دل هر کسی از بندگان که بخواهد، قرار می‌دهد که معلوم است کدام بندگان هستند. مگر نمی‌گوییم: «الْعِلْمُ نُورٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قُلُوبِ مَنْ يَشَاءُ»؟ این هم همان‌طور است. لذا باید آمادگی داشته باشد.

چه کنیم علم لدنی داشته باشیم؟

منتها یک نکته‌ای هم هست و آن، این که آیا ما هم می‌توانیم از این علم لدنی که در آیه «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» هم به آن اشاره شده، بهره‌مند شویم؟ بله، حتی ما که معصوم نیستیم، می‌توانیم همه علمی را که خدا به آدم داده، بگیریم - این مطلب، خیلی سنگین است، آسان از آن نگذیریم -

البته شرط دارد و شرط آن را خود پیامبر عظیم‌الشأن، خاتم‌الأنبیاء، حضرت محمد مصطفی(ص) فرمودند. این روایت را به عنوان یک کد، نصب‌العین خود قرار بدهید. اگر از شما سؤال کردند که آیا ما هم می‌توانیم علم لدنی داشته باشیم، بگویید: بله! چه کسی گفته؟ پیامبر فرمودند. حضرت چگونه فرمودند؟

حضرت فرمودند: «مَنْ تَعَلَّمَ فَعَمِلَ عِلْمَهُ اللَّهُ مَا لَمْ يَعْلَمْ» [23] - خوب است این روایت را حفظ کنید؛ چون کاربردی است و به دردتان می‌خورد - آن کسی که یک علمی را یاد بگیرد و عمل کند؛ آن وقت خدا آن چیزی را که نمی‌دانسته، به او می‌آموزد، «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا».

پس معلوم شد اگر ما دنبال علم لدنی می‌گردیم، راهش این است که به یک علم عمل کنیم. آن وقت علم دیگری به ما می‌دهد. به آن هم عمل کنیم. دوباره به ما علم می‌دهد و ... تا این که یک موقع می‌بینید شما هم همان «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» شدید. پس می‌توانیم.

«مَنْ تَعَلَّمَ»، «فَعَمِلَ»، این فاء، تحقیق است و معنی «پس» می‌دهد. یکی از معانی «فاء» در المغنی به معنای تحقیق است. یعنی به تحقیق، عمل کند. «عِلْمَهُ اللَّهُ مَا لَمْ يَعْلَمْ». پس ما هم می‌توانیم علم لدنی پیدا کنیم.

راه به دست آوردن علم بدون فساد و ضرر!

بیان کردیم: علم با سواد تفاوت دارد و چون فرمودند: «الْعِلْمُ نَوْرٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ»، هر کسی عالم بشود و علم الهی داشته باشد، در او فساد نیست. لذا همان طور که بیان کردیم، اگر علم هسته‌ای از روز نخست، در دست عالم مهذب بود، در آن، فساد به وجود نمی‌آید.

البته جالب است که آن طرف آبی‌ها، العربیه و ...، این مطلب را انتشار داده و شروع به تمسخر کرده بودند که این فرد گفته: اگر علم هسته‌ای از روز اول، دست مسلمانان بود، دیگر بمب اتم ساخته نمی‌شد! حالا آن‌ها هر چه می‌خواهند، مسخره کنند، این مطلب طبق روایات ما صحیح است. معلوم است که جاهل به این ظواهر نگاه می‌کند.

اگر علم، علم الهی بود؛ مطمئناً در آن، هیچ فساد نبود. یک مثال بزنم، شیخ بها، شیخ‌العجائب، کاشی درست کرده که در زاینده‌رود است، اما هر چه آب می‌خورد، رنگ آن، براق‌تر و زنده می‌ماند! منار جنبان را درست کرد که از خشت است، نه بتن آرمه، پنجاه متر هم پایین نرفته، اما ضد زلزله است. ژاپنی‌ها آمدند گفتند: اگر نه یا ده ریشتر هم زلزله بیاید، مقاوم است، اما نمی‌دانیم چه کار کرده است! در زمان طاغوت یک عده خواستند ببینند چه کار کرده، یکی از مناره‌های آن را خراب کردند. لذا اگر مرد الهی باشد، در علم او فساد نیست و ضرری برای کسی ندارد. حتی سال‌ها گذشته و معلوم است که هر چیزی به مرور زمان فرسوده می‌شود. مانند خود ما که فرسوده می‌شویم، دنیا می‌آییم، طفلیم، بعد کودکیم، جوان می‌شویم و دیگر رشیدیم. فکر هم می‌کنیم همیشه جوانیم، اما چهل به بالا سرازیری است، آرام آرام کمر درد و پادرد می‌گیرد، گوشش نمی‌شنود و ... اما کاشی که او ساخته، هنوز زنده و براق است، چه کرده؟!

حالا خوب به این روایت دقت کنید، پیامبر عظیم‌الشأن، خاتم‌الأنبیاء، حضرت محمد مصطفی (ص) فرمودند: «لَوْ خِفْتُمُ اللَّهَ حَقَّ خِيفَتِهِ لَعَلِمْتُمُ الْعِلْمَ الَّذِي لَا جَهْلَ مَعَهُ» [24]، اگر از خدا چنان که باید و شاید بترسید؛ یعنی واقعاً خداشناس باشید، گناه نکنید و اهل فسق و فجور نباشید؛ «لَعَلِمْتُمُ الْعِلْمَ الَّذِي لَا جَهْلَ مَعَهُ» دانشی به دست می‌آورید که جهلی با آن نیست.

حالا روایتی را بیان می‌کنم که ببینیم چه چیزی، جهل را پیش می‌آورد؟ وجود مقدس امام باقر (ع) می‌فرمایند: «إِنَّ الْجَهْلَ لَوْلَدَهَا فَاسِدٌ يَفْسِدُ الشَّيْءَ»، جهل، فساد را به بار می‌آورد که خیلی بزرگ است. یعنی جهل، عامل فساد است و مفسد ایجاد می‌کند.

این‌جا هم پیامبر (ص) می‌فرمایند: اگر از خدا چنان که باید بترسید، یعنی گناه نکنید؛ «لَعَلِمْتُمُ الْعِلْمَ الَّذِي لَا جَهْلَ مَعَهُ» خداوند علمی به شما می‌دهد که هیچ ظلمت، تاریکی و فساد در آن نیست. چون جهل، ظلمت و تاریکی است و علم، نور است.

لذا بیان شد: اگر به علم، عمل کنیم، خدا علم دیگری به ما می‌دهد، «مَنْ تَعَلَّمَ فَعَمِلَ عِلْمَهُ اللَّهُ مَا لَمْ يَعْلَمْ» و اگر از خدا ترسیدیم؛ یعنی گناه نکردیم و فهمیدیم خدا همه جا هست، معلوم است که خدا علمی به ما می‌دهد که اصلاً در آن، جهلی نیست. یعنی علمی که ناب و سراسر نور است و در آن فساد نیست (جهل همان فساد است).

لذا منظور از «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ»، این است و خدا، این چنین علم می‌دهد. پس در این جلسه با این دید به این آیات وارد شدیم. البته همان طور که در جلسات قبل بیان کردم، این آیات الهی، خیلی بحث دارد. گرچه ما باید از بعضی از مباحث آن سریع‌تر بگذریم، چون بشر این طور است که خیلی حوصله باز کردن مباحث را ندارد و إلا در این آیات، مطالب زیادی است که باید بیان شود. هر چند اگر عمر صد و پنجاه ساله هم داشته باشیم و هر روز، روزی دو ساعت هم تفسیر بگوییم، باز هم تمام نمی‌شود. آن هم تازه به قدر فهم انسانی ما که فرق می‌کنیم. قرآن، غوغاست. حالا این شاء الله ادامه بحث را در جلسه آینده بیان می‌کنیم.

پی نوشته ها

[1]. بقره / 30 الی 33

[2]. مصباح الشریعه، ص: 16، باب: 6

[3]. الرحمن / 1 و 2

[4]. الرحمن / 3 و 4

[5]. الرحمن / 14

[6]. الرحمن / 15

[7]. ذاریات / 56

- [8]. كهف / 65
- [9]. منية المريد، ص: 182
- [10]. كتاب المزار- مناسك المزار(للمفيد)، ص: 6
- [11]. الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي)، ج2، ص: 458
- [12]. بقره/ 38
- [13]. انعام/ 95 - يونس/ 31 - روم/ 19
- [14]. كهف / 63
- [15]. كهف / 64
- [16]. كهف / 65
- [17]. كهف / 66
- [18]. كهف / 67
- [19]. كهف / 68
- [20]. كهف / 69
- [21]. كنز العمال: ٢٨٩٤٢.
- [22]. كنز العمال : ٢٨٨٢٠.
- [23]. كنز العمال : ٢٨٦٦١.
- [24]. كنز العمال